

تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی و تأثیر آن بر فرهنگ مردم ایران

اثر: دکتر محمد حسین کرمی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز

(از ص ۱۲۹ تا ۱۵۰)

چکیده:

اگر برای نمونه یکصد نفر از مردم جامعه را با خاستگاهها، شغلها، تحصیلات و تعلقات مختلف فرهنگی و اجتماعی انتخاب کنیم و از آنها درباره تقدیر پرسش نماییم، هر کدام پاسخی متفاوت خواهد داد. اما نتیجه همه پاسخها این است که کارهای خارج از اراده یا برخلاف میل آنها تقدیر خوانده می شود. آیا بیشتر اموری را که به تقدیر نسبت می دهیم، نوعی بهانه تراشی و مسؤولیت گریزی نیست؟

نویسنده مقاله، در آغاز تبرکاً "آمار واژه های گوناگون ماده «قدر» را، در قرآن کریم ارائه نموده و ضمن بیان نمونه آیاتی که حاکی از سلطه تقدیر بر جهان است، متقابلاً به بیان آیاتی که بر تلاش و کوشش انسان ارج می نهد، پرداخته است و پس از تعریف لغوی و اصطلاحی تقدیر، به نقش اسباب در انجام امور پرداخته، و نشان داده است که بسیاری از امور منتسب به تقدیر، قضا و قدر، روزگار و فلک، به خاطر نداشتن تعریف صحیح از تقدیر، نشناختن روابط حاکم بر جهان و نشناختن یا استفاده ناصحیح از اسباب است. سپس دلایل تداوم تقدیرگرایی و نقش ادبیات در این زمینه مورد بحث قرار گرفته، و در پایان زیانها یا احیاناً فواید اعتقاد جزمی به تقدیر را متذکر شده است.

واژه های کلیدی: تقدیر، قضا، اسباب، بهانه تراشی، تسلیم.

مقدمه:

واژه تقدیر که در فارسی سرنوشت را معادل آن قرار داده‌اند از ماده «قدر» و مصدر «قدرة» می‌باشد و از این ماده به صورتهای مختلف از قبیل «قدر، قدرنا، تقدیر، قادر، قدیر و...» ۱۳۱ مورد در کلام الله مجید به کار رفته است.

بدون تردید خداوند قادر مطلق و فعال لمایشاء است و هیچ امری خارج از مشیت و اراده او صورت نمی‌پذیرد و برگی از درخت فرو نمی‌افتد مگر با علم و اجازه حق تعالی. اگرچه ممکن است کسانی منکر این امر شده باشند. اما باید توجه داشت که قدرت و اراده الهی نافی قدرت و اراده انسان نیست، بلکه این قدرت و اراده نیز نشأت گرفته از قدرت و اراده حق است و اگر در قرآن کریم آیاتی از نوع: «قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر، انک علی کل شیء قدیر» (آل عمران / ۲۵) آمده است، آیاتی با مضمون «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (الرعد / ۱۱) و «ان لیس للانسان الا ما سعی» (نجم / ۳۹) نیز آمده است.

متأسفانه واژه‌های «تقدیر و سرنوشت» از مظلوم‌ترین واژه‌ها در زبان و ادبیات فارسی و نهایتاً در فرهنگ ایرانی هستند و بهانه‌ای شده‌اند که هر شخص و حتی جامعه‌ای گناه ناکامیها و ناتوانیهای خود را به گردن آنها بیندازند و خود را از تقصیر و کوتاهی مبرا نشان دهند.

اگر چه اعتقاد به تقدیر باید شامل مقدرات به ظاهر مثبت و منفی هر دو باشد، اما جالب است که انسان غالباً به مقدرات به ظاهر منفی توجه داشته است، تا مقدرات مثبت و این امر در ادبیات منظوم و منثور ما ریشه دوانده است و از طریق ادبیات که یکی از عوامل بسیار تأثیرگذار فرهنگی بوده است، بر روح جوامع تأثیر نهاده است و برای زدودن آثار منفی آن، باید از همین ادبیات و سایر ابزارهای نوین فرهنگی یاری جست.

به هر حال انگیزه نویسنده در این مقاله، نشان دادن میزان سلطه تقدیر بر ادبیات فارسی، ارائه تحلیلی تازه از تقدیر، و بیان پیامدهای منفی و مثبت اعتقاد جزمی به تقدیر می‌باشد.

تقدیر در لغت و اصطلاح:

قومی به جد و جهد نهادند و صل دوست قومی دگر حواله به تقدیر می‌کنند (ص ۲۰۱)

جا دارد موضوعی که برای این نوشته برگزیده شده است، برای یک کتاب پر حجم انتخاب شود. چرا که بحث از تقدیر و سرنوشت خود بخود با موضوع جبر و اختیار و همه شاخه‌های آن ارتباط نزدیک دارد، موضوعی است که قدمت آن، به آغاز اندیشه‌وری انسان باز می‌گردد و آثار باقیمانده از گذشتگان نشان می‌دهد که از روزگاران کهن به وسیله فلاسفه قدیم یونانی و در دوره اسلامی به وسیله متکلمان، فلاسفه، فقها، عارفان، شاعران و... مورد توجه ویژه قرار گرفته و در روزگار معاصر پای آن به علوم جامعه‌شناسی، حقوق، اخلاق، روانشناسی، انسان‌شناسی، و بیولوژی نیز کشیده شده است (نژاد سلیم، سال ۱۳۷۵، ص ۷) و نسل‌های انسانی، با چنگ و دندان اندیشه کوشیده‌اند تا گره دشوار آن را بکشایند، اما این گره همچنان ناگشوده مانده است و به قول خواجه شیراز «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را.» و به قول مولانا:

همچنین بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر

(۳۲۱۴/۵)

به همین دلیل از ورود به مباحث مفصل و بنیادین عقلی و فلسفی و کلامی این موضوع، و نقل مباحث گوناگون آن، که در خور این مقاله کوتاه نیست، می‌پرهیزیم و به اشاراتی کلی بسنده می‌کنیم و می‌کوشیم تا آن را از بعد تأثیر ادبی و آسیب‌شناسی اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم.

تقدیر در لغت به معانی زیر آمده است: اندازه گرفتن و انداختن (مصادر اللغه) مقایسه کردن چیزی را به چیزی (اقرب الموارد) بخش کردن رزق و روزی (منتهی الارب و نفیسی) جریان یافتن فرمان خدا، سرنوشت، قسمت (معین) قضا و حکم خدای تعالی درباره مخلوق. (دهخدا) قدر به سکون دال و حرکت آن، اندازه کرده خدا بر بنده از حکم (کشاف اصطلاحات الفنون به نقل از الصراح) و در نزد متکلمان محدود ساختن هر مخلوق به حد

خود می‌باشد و آن را قدر هم نامند. (دهخدا) «فالقدر بالسكون والحركة مرادف التقدير. قال فی شرح العقاید النسفیة، افعال العباد عند اهل السنة كلها بارادته تعالی و قضیته، ای قضائه و تقدیره» (علی التهانوی، سال ۱۴۰۴ هـ / ۱۹۸۴ م. ص ۱۱۷۹).

«قدر در اصطلاح فلسفی عبارت از خروج موجودات است به وجود عینی به اسباب، چنانکه در قضا مقدر شده است. متکلمان اشاعره گویند، قضا عبارت از اراده حق است که متعلق به اشیاء شده است بر آن نهج که اشیاء علی‌الدوام بر آنند و قدر عبارت از ایجاد اشیاء است بر قدر مخصوص و تقدیر معین در ذات و احوال و افعال ایشان بر طبق اراده ازلیه که فرموده است.» (محمد لاهیجی، سال ۱۳۶۶. ص ۴۴۹).

اگر انسان بطور مطلق به تقدیر ازلی و جبر معتقد باشد، دیگر جایی برای پذیرش مسئولیت، امر و نهی، ارسال رسل، ثواب و عقاب، تلاش و جهاد و... باقی نمی‌ماند و تا انسان قادر مختاری نباشد، هیچکدام از مفاهیم فوق معنی ندارد. از سوی دیگر چنانچه انسان به قدرتی ماورایی اعتقاد داشته باشد، که بر هر کاری قادر است، و انسان محتاج اوست، هیچ منافاتی با آزادی و اختیار و قدرت انسانی ندارد و جبر نیز به حساب نمی‌آید بلکه به فرموده خداوندگار (مولوی):

این نه جبر، این معنی جباری است ذکر جباری برای زاری است

(۶۱۷/۱)

و این فایده را نیز دارد که انسان دچار غرور و خودبینی نشود و بداند که همواره قدرتی مافوق قدرت او نیز وجود دارد. نکته بسیار مهم این است که تقدیر عامل تخدیر نباشد و انسانها را در مقابل زورمندان به تسلیم وا ندارد.

عوامل تداوم تقدیرگرایی

اگرچه در دنیای اسلامی اندیشه نفی تقدیر و سرنوشت، همزمان یا حتی زودتر از اندیشه جبرگرا شکل گرفته و بنیادهای این دو اندیشه، بیشتر به صورت دو فرقه کلامی معتزله و اشاعره در تاریخ معرفی شده است، اما چون اشاعره و سایر فرقه‌های جبرگرا، خود

را بیشتر تابع دین و قوانین شرعی جلوه دادند و نقش عقل را در برابر شرع منکر شدند و طرفداران تعقل و خرد را مخالفان شرع جلوه دادند، خیلی زود توجه حکام فرصت طلب و عوام سلیم دل را به سوی خود جلب کردند و طرفداران اندیشه اختیار - معتزله - را شکست دادند و از گردونه مبارزه و رقابت بیرون راندند.

به طور قطع یکی از عوامل اصلی گسترش اندیشه تقدیرگرا در طول تاریخ صاحبان قدرت و حکام جباری بوده‌اند که بدون هیچ لیاقتی بر مردم حکم می‌رانده‌اند و برای اینکه لایقان حکمرانی و سایر مردم تحت امر آنها، در مقام مقایسه بر نیایند و حکومت آنها را زیر سؤال نبرند، در رواج این اندیشه کوشیده‌اند و یگانه عامل رسیدن به قدرت را تقدیر ایزد عزّ اسمه شمرده‌اند.

عامل دیگر علمای بزرگ و صاحب نفوذی چون امام‌الحرمین و امام غزالی و به ویژه، علمای درباری بوده‌اند که بایان و بنان خود در تحکیم این اندیشه کوشیده‌اند، و همچنین عامه ساده دلی که به آسانی، این سخنان خوش ظاهر را می‌پذیرفته‌اند و کلام ملوک را ملوک کلام می‌دانسته‌اند و حافظان بی جیره و مزد آنان محسوب می‌شدند. با نگاهی به دیوان ناصر خسرو نقش این «گله‌گوباره» بهتر آشکار می‌گردد.

نکته جالب اینجاست که اندیشه غالب بر شعر و ادبیات ما نیز اندیشه جبری و معتقد به تقدیر است و حتی شاعران شیعی مذهبی چون فردوسی، کسایی، ناصر خسرو و ابن یمین نیز کمابیش در آثار خود جبری هستند، به طوری که اگر تمامی اشعار زبان فارسی را غربال کنیم، بندرت به ابیاتی از نوع شعر حنظله بادغیسی بر می‌خوریم که:

مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی

(ذبیح‌الله صفا، سال ۱۳۶۹، ج ۱ ص ۱۸۰)

و یا این دو بیت حافظ که:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
(ص ۲۵۵)

سرم به دینی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست
بلکه بیشتر از نوع ابیات زیر است که:
(ص ۱۰۷)

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه
به شکر یا به شکایت برآید از دهنی
(کلیات سعدی، ص ۱۸۴)

رضا به حکم قضا گر دهیم و گر ندهیم
از این کمند نشاید به شیر مردی رست
(سعدی)

به جد و جهد چو کاری نمی رود از پیش
به کردگار رها کرده به مصالح خویش
(حافظ)

باید اعتراف کرد که بجز عوامل بیان شده، یک عامل اساسی و بسیار مهم دیگر نیز، همواره در تداوم این اندیشه در ذهن و درون انسان دخیل بوده است و آن بهانه‌جویی انسان، برای نپذیرفتن کاستیها و کوتاهیهای خویش است. یعنی انسان همیشه به دنبال بهانه یا عاملی بوده است تا کاستی‌ها و کوتاهیهای خویش را بدو نسبت دهد و هیچ عاملی بهتر از تقدیر و جبر نیافته است. اینک به توضیح این مطلب می‌پردازیم:

افعال و مقدرات الهی جز به وسیله اسباب خاص آنها به مرحله عمل در نمی آید. چنانکه پیامبر اکرم (ص) تصریح فرموده‌اند که «ابی الله ان یجری اشیاء الا بالاسباب، فجعل لكل شی سبباً» (علامه مجلسی سال ۱۴۰۳، جلد ۲) پس برای دست یافتن به موفقیت در هر امری نیاز به بهره‌وری از عوامل و اسباب پیدا و پنهان فراوانی است، که هر انسانی بنا بر تجربه و هوش و درایت خود، برخی از آن عوامل را می‌شناسد و به کار می‌بندد و از برخی عوامل و اسباب دیگر غافل می‌ماند، یا بدان بی توجهی می‌کند. بدیهی است که هر چقدر آگاهی به این عوامل و به کارگیری آنها بیشتر باشد، میزان موفقیت افزونتر خواهد بود. اما ناگفته پیداست که هر کسی مدعی است که تمام توان خویش را به بهترین وجه برای رسیدن به هدف به کار بسته است ولی توفیق لازم حاصل نشده است و انسان هیچگاه نمی‌خواهد بپذیرد، که عوامل دیگری نیز لازم بوده است تا مقصودی حاصل شود. به همین دلیل شاید بتوان ادعا کرد، که انسان به دنبال بهانه‌ای بوده است، که ناکامیهای خویش را به آن عامل

منسوب نماید و تقصیر و کوتاهی خویش را به گردن آن بیندازد. و هیچ بهانه‌ای بهتر از تقدیر و سرنوشت نیافته است. چنانکه ریاشی گفته است:

«عاجز الرأی مضیاع لفرصته حتی اذا فات امر عاتب القدر»

(ابن قتیبه، سال ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۴۱)

اگر چه در اکثر مسائلی که برای انسان پیش می‌آید، بویژه پس از وقوع آن، تأثیر نیرویی مرموز و پنهان را احساس می‌کند، که او را بسوی وجه نیکوتر یا وجه بدتر رانده است. در حالی که، هر دو صورت نیک و بد قضیه امکان وقوع داشته است. با مطالعه دقیق حوادث گذشته به نقش شناخت و آگاهی از عواملی که می‌توانسته وقوع امری را دگرگون کند، پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که چون از آن عوامل بهره‌گیری نشده است آن امر نیز بدان صورت خاص انجام گرفته و سرانجام به تقدیر و سرنوشت نسبت داده شده است. به عنوان مثال، نگاهی می‌افکنیم به حوادثی از تاریخ: در تاریخ‌هایی چون بیهقی، گردیزی، گزیده و... خواننده‌ایم که دولت غزنویان در زمان محمود و مسعود در اوج قدرت و عظمت به سر می‌برد و بویژه در روزگار مسعود، همه اسباب حکومت و سیادت برای وی فراهم بود. اما مسعود مردی مستبد، عیاش، مالدوست و دهن بین بود و همه آگاهان و دانایان می‌توانستند، آینده نابسامان دولت وی را مشاهده کنند. و شاعری بیچاره به نام مسعود رازی قصیده‌ای سرود و امیر را نصیحت کرد، اما پادشاه بر او خشم گرفت و دستور داد او را زندانی و تبعید نمایند، چرا که گفته بود:

مخالفتان تو موران بدند و مار شدند
بر آر زود ز موران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر
که ازدها شود ار روزگار یابد مار

(بیهقی، سال ۱۳۶۲، ص ۵۹۴)

آیا این شاعر، بر خلاف خود امیر مسعود، برخی از عوامل و اسباب ناکامی و سقوط وی را نشناخته بود؟

همچنین زمانی که امیر مسعود تصمیم داشت، در مرو به جنگ سلجوقیان برود. مجلس مشورتی ترتیب داد و با وزیر و ارکان دولت و اعیان سپاه مشورت کرد و آنها گفتند: «زندگانی

خداوند دراز باد، حال مرو دیگر است در فراخی علف و از همه خوبتر، آنکه غله رسیده باشد و خصمان [سلجوقیان] با سر غله‌اند و تا ما آنجا رسیم، ستور ایشان آسوده باشد و فربه و آبادان و ما در این راه چیزی نیابیم، صواب می‌نماید که خداوند به باد غیس رود و آن نواحی علف است، تا آنجا بباشیم روزی چند و پس ساخته، قصد خصمان کنیم. امیر گفت این محال است که شما می‌گویید. من جز به مرو نروم که خصمان آنجا آیند...»

«و از پیش وی نومید باز گشتند و خالی بنشستند و بر زبان بوالحسن عبدالجلیل و مسعود لیث پیغام دادند که صواب نیست سوی مرو رفتن، که خشک است و می‌گویند در راه آب نیست و علف یافته نمی‌شود و مردم ضجر شوند در این راه، نباید فالعیاذ بالله خللی افتد که آن را دشوار در توان یافت، برفتند و این پیغام بگزاردند، امیر سخت در تاب شد و هر دو را سرد کرد و دشنام داد و گفت شما همه قوادان، زبان در دهان یکدیگر کرده‌اید و نمی‌خواهید که این کار بر آید...» (بیهقی، سال ۶۲، ص ۶۱۲)

مسعود همه این پیامها و احوال را شنید و در باطن خویش پذیرفت و به آنها بی‌اعتنایی کرد، و به جنگ رفت و چنان شکستی خورد، که از ترس در غزنین نیز نماند و بسوی هندوستان گریخت و در همین راه به دست غلامان خود کشته شد. حال ببینیم که همین حادثه، در همین کتاب چگونه به قضا و تقدیر نسبت داده می‌شود:

«دیگر روز... امیر بر نشست و راه مرو گرفت، اما متحیر و شکسته دل می‌رفتند. راست بدان مانست که گفتی بازشان می‌کشند، گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن... و قضا غالب تر بود... و طرفه آن آمد که آب هم نبود در این راه و کسی یاد نداشت تنگی آب بر آن لون، که به جویهای بزرگ می‌رسیدیم هم خشک بود...» (بیهقی، ص ۶۱۶).

همچنین در نامه‌ای که مسعود به دوست و هم پیمان خود، ارسلان خان به ترکستان می‌فرستد، در باره شکست خود چنین می‌نویسد: «بر خان پوشیده نگردد که ایزد عزّ ذکره را تقدیرهاست. چون شمشیر برنده که روش و برش آن نتوان دید و آنچه از آن پیدا خواهد شد، در نتوان یافت و از این است که عجز آدمی به هر وقتی ظاهر گردد. و خردمند آن است

که خویشان را در قبضه تسلیم نهد و بر حول قوت خویش وعده‌تی که دارد اعتماد نکند...»
(بیهقی، ص ۶۳۰)

تقدیر در ادبیات فارسی

واژه تقدیر در مفهوم سرنوشت، قضای الهی و جریان یافتن فرمان خداوند و روزی بخشی ایزد بر بندگان، به وفور در متون نظم و نثر فارسی به کار رفته است، و وجود دهها اصطلاح از قبیل تقدیر، سرنوشت، قضا و قدر، قسمت، بخت، اقبال، داده الهی، طالع و حتی اختر، ستاره، آسمان، فلک، جهان، دهر، روزگار، گیتی و ترکیباتی که با افزودن خوب، خوش، نیک یا بد و بی به آغاز و انتهای اصطلاحات فوق پدید آمده‌اند - که یا درست در مفهوم تقدیر، یا فاعل و یا جایگاه رقم خوردن آن قلمداد شده - حکایت از توجه و اهمیت فراوان آن در میان ایرانیان و فارسی زبانان دارد.

این اصطلاحات در شعر شاعران بزرگ زبان فارسی، مانند: فردوسی، نظامی، خاقانی، سعدی، مولوی و حافظ و... بسیار فراوان است و این فراوانی کاربرد، از یکسوی نشان از اعتقاد جامعه است که به شاعر نیز منتقل شده است و از سوی دیگر، نشان از انتقال این مفاهیم از طریق شعر و ادبیات به عنوان یکی از ابزارهای بسیار مهم و مورد توجه جامعه است. آنهم جامعه‌ای که با وجود ابزارهای فراوان نقل و انتقال معارف، هنوز هم شعر نقش بزرگی در آن بعهده دارد و گاه یک بیت شعر، جای ساعتها استدلال و تحلیل را پر می‌کند.
اینک به بررسی و بیان نمونه‌هایی می‌پردازیم:

چنانکه در حدیث منسوب به پیامبر (ص) نیز آمده است که: «الحذر لا یغنی من القدر والصبور من اسباب الظفر» (فروزانفر، احادیث، ۱۳۶۶ ص ۱۰) پرهیز از قدر سودمند نیست و چاره کار صبوری است، عبدالواسع جبلی گوید:

هر آن بلا که خدای جهان کند تقدیر در آن صبور نبودن ز ما خطا باشد

(دیوان، ص ۶۱۶)

انوری در قصیده‌ای با مطلع «اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست» آورده است:

به دست ما چو از این دل و عقد چیزی نیست

به عیش ناخوش و خوش گریضا دهیم سزاست

خواجه شیراز گوید: (ص ۴۱)

اما چه چاره با بخت گمراه

آیین تقوی ما نیز دانیم

و شیخ اجل سروده است: (ص ۳۲۲)

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد

و فردوسی بزرگ می گوید که، اگر سرنوشت، عمر طولانی برایت رقم زده باشد، هیچ

خطری ترا تهدید نمی کند:

نه مارت گزاید نه شمشیر و تیر

گرت زندگانی نبشته است دیر

آنچه به وسیله تقدیر نوشته شده است، خارج از قدرت انسان است که گفته اند «المقدر

کائن والهم فضل» لذا نه از بدیهایش گله و شکایت رواست و نه بر دولتش غرور و تکبر

سزاست:

تقدیر آسمانی شیر شرزه را گرفتار سلسله گرداند. (کلیله و دمنه) خدای تعالی تقدیر کرد

تا گروهی درویش باشند و گروهی دیگر توانگر. (قابوسنامه) حاسدان را هرگز آسایش

نباشد، که با تقدیر خدای تعالی دایم به جنگ باشند. (بیهقی)

خواجه فرماید:

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

و شیخ شیراز فرماید: (ص ۱۸۲)

چه اندیشی از خود که فعلم نکوست از آن در نگه کن، که تقدیر اوست

(ص ۳۷۳)

اگر به هر سر مویت هنر دو صد خرد باشد

خرد به کار نیاید چو بخت بد باشد

(ص ۱۱۳)

آنچه گاه در برابر تقدیر قد علم می‌کند، اما تاب مقاومت نمی‌آورد، تدبیرهای انسان است. این ضرب المثل تازی در فارسی فراوان به کار رفته است که: «العبد یدبر والله یقدر» بنده چاره می‌اندیشد، اما خداوند است که همه چیز را رقم می‌زند. در متون نظم فارسی این مفهوم فراوان است، چنانکه خواجه فرماید:

بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

(ص ۲۲۹)

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ
حکیم فردوسی در همین باره می‌گوید:
چنین گفت دستان که دانا یکی است
و حکیم نظامی سروده است:

حسابی بر گرفت از روی تدبیر
نبود آگه زیبایهای تقدیر

(ص ۷۹)

خواجه حافظ معتقد است که اگر گناه در اختیار انسان نیست، اما ادب اقتضا می‌کند که انسان خود را فاعل آن بشناسد:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

(ص ۱۲۳)

و در جایی دیگر درخواست می‌کند که چون خودش فاعل گناه نیست، پس نباید بدان خاطر بر او عیب بگیرند:

عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم
این بود سرنوشت ز دیوان قسمتم

(ص ۶۷۱)

در احادیث مثنوی از جامع الصغیر حدیثی نقل شده است، بدین مضمون که: چون خداوند اراده قضایی کند، عقل انسانها را از آنها می‌گیرد و پس از انجام آن امر دوباره باز می‌گرداند:

«إذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب ذوی العقول عقولهم حتی ینفذ فیهم قضاؤه و قدره،

فأذا مضى امره ردّ اليهم عقولهم و وقعت الندامة» (فروزانفر، احادیث، سال ۱۳۶۶ ص ۳)
در مثنوی ابیات زیر درباره حکم قضا آمده است:

چون قضا آید شود دانش به خواب	مه سیه گردد بگیرد آفتاب ۱۲۳۲/۱
چون قضا آید فرو پوشد بصر	تا نداند عقل ما، پا را ز سر ۲۴۴۰/۱
چون قضا آید طبیب ابله شود	هم دوا در نفع خود گمره شود
و به قول حکیم فردوسی:	(۱۷۰۷/۵)
قضا ز آسمان چون فرو هشت پر	همه عاقلان کور گردند و کر
حتی قضا سبب می شود که عناصر و مواد، خاصیت خود را از دست بدهند با بر خلاف خاصیت عمل نمایند.	

از قضا سر کنگین صفرا نمود	روغن بادام خشکی می فزود
از هلیله قبض شد، اطلاق رفت	آب آتش را مدد شد همچو نفت

(۵۲ و ۵۳/۱)

جبر و تقدیر بهانه است

برخی از شعرای بزرگ ما که جزو اندیشمندان سترگ روزگار خویش بوده‌اند، گاهی همه چیز را به تقدیر و روزگار و فلک نسبت داده‌اند و گاهی از آنها سلب قدرت و اختیار کرده‌اند. به طوری که گویی خود نیز بدانها اعتقاد ندارند و نسبت دادن افعال به آنها، تنها بدانها برای تبرئه کردن خویش است، چنانکه مولانا فرماید:

در هر آن کاری که میل استت بدان	قدرت خود را همی بینی عیان
در هر آن کاری که میل نیست و خواست	اندر آن جبری شدی کاین از خداست
آیا این بیت رندانه خواجه نوعی بهانه نیست؟	(۶/۱ و ۶۳۵)

نیست امید صلاحی ز فساد حافظ	چونکه تقدیر چنین است چه تدبیرکنم؟
یا این بیت:	(ص ۲۸۳)

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم	این بود سرنوشت زدیوان قسمتم
	(ص ۶۷۰)

- اٲین تقوی ما نیز دانیم
لیکن چه چاره از بخت گمراه
(ص ۳۲۲)
- حکیم ناصر خسرو گاهی تقدیر را همه کاره می داند:
ناید ز جهان هیچ کار و باری
الا که به تقدیر و امر باری
(ص ۴۰۷)
- و گاهی برعکس آن، چنین گوید:
از پس آنکه رسول آمد با وعد و وعید
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی
یا شعر معروف:
نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
بری دان ز افعال چرخ برین را
خواجه حافظ یک بار می گوید:
هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت
و جای دیگر می سراید:
دور فلکی یکسره بر منهج عدل است
همچنین خواجه، طالع را نکوهش می کند که:
من از این طالع شوریده به رنجم ورنی
بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست
(ص ۱۳۲)
- اشک من رنگ شفق یافت زبی مهری یار
طالع بی شفقت بین که در این کارچه کرد
(ص ۱۶۹)
- و خود در دو بیتی دیگر پاسخ می دهد که:
از چشم خود بپرس که ما را که می کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست
(ص ۱۳۱)

و نظامی جایی می‌گوید:

در سخا و سخن چه می‌پیچم

کار بر طالع است و من هیچم

(هفت، ص ۱۹)

اما در جای دیگر در خسرو و شیرین گریز از سرنوشت را ناممکن نمی‌داند:

مرا زین قصر بیرون گر بهشت است نباید رفت اگر چه سرنوشت است

شکایت از تقدیر (خسرو، ص ۲۰۴)

بنا بر آنچه تا اینجا نوشتیم، تقدیر، حکم و قضای الهی بر بندگان است و شاعران اگر چه گاهگاهی جسته و گریخته از تقدیر، سرنوشت و بخت شکوه‌هایی کرده‌اند، اما در این امر افراط نکرده‌اند و گویی، شکوه و گله از تقدیر را، نوعی اعتراض به حضرت حق و مشیت وی قلمداد کرده‌اند و برای تلطیف این شکوه و کاستن از حدت آن، واسطه‌های دیگری از قبیل روزگار، فلک، آسمان، ستاره، طالع، دهر و جهان را مخاطب خویش قرار داده‌اند. با اینکه به قول خود این بزرگان «جاناگناه طالع و جرم ستاره نیست» و چرخ برین از افعال بری است» و یا به نوشته عنصرالمعالی: «اگر زمین بر ندهد، تاوان بر زمین منه، و اگر ستاره داد ندهد، تاوان بر ستاره منه، ستاره از داد و بیداد همچنان بی آگاهی است که زمین از بردادن، ستاره هم ایدون است نیکی و بدی نتواند نمودن.» (عنصرالمعالی، سال ۱۳۶۸ ص ۱۴) و بیهقی گوید: «هر کس که آن را از فلک و کواکب و بروج داند، آفریدگار از میانه بردارد.» و خواجه شیراز تصریح کرده است که:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند
(ص ۱۹۴)

شاید یکی از دلایل مخاطب قرار دادن آسمان و فلک - که سپس به روزگار و دهر و... نیز سرایت کرده است - ریشه در اعتقادات و فرهنگ کهن ایرانی داشته باشد، که آسمان، نام فرشته موکل تدبیر امور و مصالح «آسمان روز» بوده است. (دهخدا، ذیل آسمان)
اما آنچه باید تذکر داد، این است که بالاخره شکایت از هر کدام از این عوامل، به گونه‌ای غیر مستقیم شکایت از حق است. به طوری که در عرفان اسلامی «دهر یکی از اسماء الهی

است جلّ شأنه» (منتهی الارب) و در حدیث نبوی «دهر» معادل «الله» به حساب آمده است که: «لاتسبوا الدهر، فانّ الله هو الدهر.» (ونسنگ، سال ۱۹۴۳، ج ۲، ص ۳۸۷) در فرهنگ آنندراج آمده است: «چون بعضی از اعراب دهریه را گمان بود که هر حادثه که نازل می‌شود، منزل آن حادثه زمانه است، پس دهر را دشنام دادندی، حضرت رسالت پناه (ص) فرموده که منزل این حادثه را دشنام مدهید، که آن منزل به حقیقت خداست که آن را دهر پنداشته‌اید.» در هر حال، اشعار فارسی آکنده از شکوه‌هایی است از آسمان و فلک و روزگار و دهر، که اینک به بررسی نمونه‌هایی بسیار اندک از این شکوه‌ها می‌پردازیم:

الف - شکوه از آسمان:

انوری، نقش آسمان را در کشتی زندگی خویش کاملاً "خلاف میل می‌داند، به طوری که گاه اندوه، حکم لنگر، و هنگام شادمانی، در حکم بادبان است:

آسمان در کشتی عمرم کند دائم دو کار گاه شادی بادبانی، گاه انده لنگری

(دیوان، ص ۴۶۹)

حافظ آسمان را در هم شکننده کشتی هنرمندان می‌داند و مکاری که نمی‌توان از مکر او در امان بود.

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

(ص ۲۹۹)

بیاور می‌که نتوان شد ز مکر آسمان‌ایمن به لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش
ب - شکوه از فلک:

خواجه شیراز معتقد است که فلک یاور نادانان و دشمن دانشوران است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی، همین گناهت بس

(ص ۲۳۷)

ابن یمین از جفای فلک دلی پر خون دارد و همیشه منتظر حوادث دردناک تازه است:

دارم ز جفای فلک آینه گون پر آه دلی که سنگ ازو گردد خون

روزی به هزار غم به شب می‌آرم تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ج - شکوه از دهر:

در نگاه خاقانی دهر و چرخ آبرو می‌برند و پشت می‌شکنند، اما نان نمی‌دهند، و با داستان و نیرنگ مغز را آشفته و عقل را حیران می‌کنند:

پشتم شکست چرخ که رویم نگه نداشت آبم ببرد دهر کزو نان نیافتم
دهر چون نیرنگ سازد، چرخ چون داستان کند

مغز را آشفته سازد، عقل را حیران کند

از نظر حافظ دهر بی وفا و دون پرور است و نمی‌توان از او ایمن بود:

سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش

مذاق حرص و آز ای دل بشو از تلخ و شیرینش

(ص ۲۴۱)

د - شکوه از جهان و گیتی:

شیخ سعدی جهان را کینه‌ور می‌خواند:

هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست

بسه غیر مصلحتش رهبری کند ایام

(ص ۱۱۴)

خواجه، جهان را پیر خودپسندی می‌داند که ترحم در سرشت ندارد و سفله طبع است

لذا سفارش می‌کند:

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست

ز مهر او چه می‌پرسی در او همت چه می‌بندی

(ص ۳۳۶)

سفله طبع است جهان برکرمش تکیه مکن ای جهان‌دیده ثبات قدم از سفله مجوی

(ص ۳۶۵)

و- شکوه از روزگار و ایام:

بسیاری از شعرا کم و بیش از روزگار شکوه و گله کرده‌اند، چنانکه خاقانی روزگار را بی

بر می‌خواند و انواع رنجها را از قبل او می‌بیند:

از گشت چرخ کار بسامان نیافتم وز دور دهر عمر تن آسان نیافتم

زین روزگار بی بر و گردون کژ نهاد
یک رنج بازگوی که من آن نیافتم
(ص ۷۸۵)

و در بیتی که مورد اقتفا یا پاسخگویی حافظ واقع شده، آن را مورد عتاب قرار می‌دهد.
با بخت در عتابم و با روزگار هم
وز یار در حجابم و از غمگسار هم
(ص ۷۸۵)

فردوسی آنجایی که رخش رستم گم می‌شود، روزگار را مقصر می‌شمارد:
نبد رخش رخشان در آن سرغزار
جهانجوی شد تند با روزگار
(ص ۲۳۵)

نظامی روزگار را دشمن جان می‌داند:
دشمن جان است ترا روزگار
خویشتن از دوستیش واگذار
(مخزن، ص ۱۶۷)

ناصر خسرو روزگار را بی وفایی می‌شمارد که اقبالش با زوال همراه است:
غرّه مشو به دولت و اقبال روزگار
زیرا که با زوال همال است دولتش
در پایان این مبحث، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد، در ادبیات فارسی غالباً بدیها و صفات منفی به افلاک و... نسبت داده شده است.

اشکالات تقدیرگرایی

از آنچه تا کنون نوشتیم، می‌توان نتیجه گرفت، که اعتقاد به تقدیر اشکالات فراوانی دارد که به بعضی از آنها فهرست وار اشاره می‌گردد:

۱- مبانی این اندیشه اشکالات اساسی دارد، چرا که مسئولیت پذیری و امر و نهی و ثواب و عقاب در صورتی معنی دارد که انسان دارای اختیار و قدرت نسبی باشد. حکیم ناصر خسرو قصیده‌ای طولانی دارد که یک بیت آن این است:

عقوبت محال است اگر بت پرست
به فرمان ایزد پرستند صنم
(ص ۲۶۲)

۲- در صورت پذیرش تقدیر بطور تام، فلسفه ارسال پیامبران و نازل شدن کتابهای آسمانی مخدوش می‌گردد. چنانکه ناصر خسرو گوید:

کتاب و پیامبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم

(ص ۲۶۲)

۳- انسانها منفی باف می‌شوند و جایی برای تلاش و جهاد باقی نمی‌ماند.

بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تأیید آسمانی نیست
اوفتاده است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار

(ص ۶۸)

۴- حرکت و پویایی متوقف می‌شود و کارها به امان خدا سپرده می‌شود.

۵- بهانه تراشی شایع می‌شود و انسان گناه تمام کاستیها و کوتاهیهای خویش را به گردن عاملی به نام تقدیر می‌اندازد.

۶- انسانها در برابر سخنان فریبنده حکام و علمای سوء، بطور نابجا تسلیم می‌شوند. چنانکه عبدالواسع جبلی می‌گوید:

کسی که کرد عزیزش خدای عز و جلّ اگر تو سر ننهی بر خطش خطا باشد

(دیوان، ص ۱۱۸)

۷- عامه مردم فریب می‌خورند و به نام تقدیر، دچار تخدیر می‌شوند و در واقع احکام الهی دچار تحریف می‌گردد.

۸- گاهی امیدواری یا ناامیدی بی جا ایجاد می‌کند.

۹- تشویق به نوعی تنبلی و کسالت در طلب روزی است. بدین صورت است اگر روزی مقدر شده باشد به هر حال خواهد رسید و اگر نشده باشد تلاش هم بی فایده است. چنانکه خواجه می‌گوید:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

(ص ۳۶۲)

و شیخ سعدی در گلستان می‌گوید: دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم. (ص ۱۸۴)

جهد رزق ار کنی و گر نکنی
برساند خدای عز و جل
ور روی در دهان شیر و پلنگ
نخورندت مگر به روز اجل

(ص ۱۸۵)

اما اعتقاد صحیح به تقدیر می‌تواند فوایدی نیز داشته باشد که به بیان آنها می‌پردازیم.

فواید اعتقاد به تقدیر و سرنوشت:

اگرچه اعتقاد جزمی به قضا و قدر آفتهای فراوانی در پی دارد اما از سوی دیگر اعتقاد بجا فوایدی نیز در بر دارد. یکی از فواید عمده آن آرامش بخشی به انسان و ایجاد رضا و تسلیم در وجود اوست تا بجای فوران و غلیان خشم در برابر امور نادلخواه، تقویت ایمان را نیز در پی داشته باشد.

به عنوان مثال در داستان رستم و سهراب زمانی که رستم «بر پور بیدار دل» را درید و مرگ سهراب حتمی شده بود، سهراب جوان برای آرامش خویش و پدرش می‌گوید:

توزین بیگناهی که این کوژپشت
از این خویشان خستن اکنون چه سود
چنین بود و این بودنی کار بود
یا در داستان رستم و اسفندیار، وقتی که تیر به چشمان اسفندیار اصابت می‌کند و مرگ وی نزدیک می‌گردد، به برادرش پشوتن می‌گوید:

مکن خویشان پیش من بر تباه
چنین بود بهر من از تاج و گاه

و خطاب به رستم می‌گوید:

زمانه چنین بود و بود آنچه بود
بهانه تو بودی، پدر بد زمان
سخن هرچه گویم ببايد شنود
نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان

یکی از فوایدی که می‌تواند اعتقاد به سرنوشت در بر داشته باشد، امیدبخشی در حالات سخت و دشوار است، به طوری که در سخت‌ترین شرایط نیز انسان ناامید نشود، مثلاً به

بیماری مشرف به موت یا اطرافیان او می‌گویند اگر تقدیر نباشد، انسان در لب گور هم نمی‌میرد و او امید به ادامه زندگی پیدا می‌کند. مثلاً "در همان ماجرای زخم خوردن سهراب به دست رستم، به رستم می‌گویند:

که درمان این کار یزدان کند
مگر کاین سخن بر تو آسان کند

(غمنامه، ص ۱۵۵)

و گودرز نیز به رستم می‌گوید اگر زمانی برای زندگی او مقدر شده باشد او زنده خواهد ماند:

اگر ماند او را به گیتی زمان
بماند، تو بی رنج با او بمان...

(غمنامه، ص ۱۵۵)

یا شاید این شعر معروف بنادر رازی را شنیده باشید که:

دو روز حذر کردن از مرگ روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضانیست
روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود روزی که قضا نیست در آن مرگ روانیست
(دهخدا، امثال و حکم، سال ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۸۴)

بجز مرگ در مسائل دیگر نیز این امیدبخشی را می‌بینیم، چنانکه خواجه حافظ می‌گوید:
دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به مقصود
(ص ۲۵۹)

زاهد برو که طالع اگر طالع من است جامم به دست باشد و زلف نگار هم
(ص ۲۹۱)

از فواید دیگر آن پیشگیری از غرور و تکبر است. به طوری که انسان همین که به جاه و ثروت و مکتبی رسید، تصور نکند که دائمی است و چه بسا که دست تقدیر زندگی را دگرگون کند، چنانکه ناصر خسرو می‌گوید:

غره مشو به دولت و اقبال روزگار زیرا که با زوال همال است دولتش

(ص ۲۶۵)

و حافظ می‌گوید:

سفله طبع است جهان، برکرمش تکیه مکن ای جهان‌دیده، ثبات قدم از سفله مجوی
نتیجه: (ص ۳۶۵)

هرچند اراده الهی بر همه عالم قاهر است و هیچ امری، خارج از اراده باری تعالی صورت نمی‌گیرد، اما بنابر حدیث «ابی‌الله ان یجزی الاشیاء الا بالاسباب» همه آنها از طریق اسباب به مرحله عمل در می‌آیند که ما برخی از این اسباب و عوامل را می‌شناسیم و از شناخت برخی از آنها عاجزیم. لذا چنانکه در ضمن مقاله نوشته شد، بسیاری از اموری که به تقدیر نسبت داده می‌شود، برخاسته از عوامل و اسبابی هستند که یا معتقدان به تقدیر آنها را نشناخته‌اند و یا نسبت به آنها بی‌توجه بوده‌اند.

حقیقت‌بینی اقتضاء می‌کند، که در انجام همه امور، همراه با توکل به حق، پیرامون آنها، تدبیر، تامل و کنکاش با آگاهان و اهل تدبیر و... صورت گیرد، تا هر امری به نیکوترین وجه انجام شود، و انسانها پذیرای مسئولیت کاستیها و نقصانهای عمل خویش باشند و گناه تقصیرات خویش را برگردن تقدیر نگذارند.

و بالاخره اگرچه اعتقاد به تقدیر، نوعی امید یا ناامیدی بجا یا گاه کاذب ایجاد می‌کند، اما اعتقاد مطلق بدان، عیبهای فراوانی از جمله، غلط بودن مبنای این تفکر، منتفی بودن نتیجه بعثت انبیاء و فرو فرستادن کتابهای الهی، امر و نهی و هدایت و... سوء استفاده قدرتمندان نابکار و رکود و تسلیم و تخدیر نابجای توده‌های انسانی را در پی دارد.
لذا، همچنانکه ادبیات نقش بزرگی در القای این امر داشته است، باید تا حد امکان در زدودن آثار منفی آن، نقش داشته باشد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم - ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی - انتشارات جامی.
- ۲- ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ مصر، افست قم، انتشارات شریف الرضی، ۱۳۷۳، جلد ۲.
- ۳- التهانوی، علی، کشف اصطلاحات الفنون، چاپ افست، استانبول ۱۰۴ هـ.
- ۴- انوری ابیوردی، دیوان اشعار، به کوشش مدرس رضوی، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۴.

- ۵- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی - فیاض، انتشارات خواجه، بهار ۶۲.
- ۶- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان اشعار تصحیح علامه قزوینی، به کوشش ع جریزه دار، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۶۷.
- ۷- خاقانی شروانی، دیوان اشعار به کوشش دکتر سجادی، کتابخانه زوار، تهران، چاپ دوم ۱۳۵۷.
- ۸- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، چاپ جدید ۱۴ جلدی نشر دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۳.
- ۱۰- سعدی شیرازی، مصلح الدین، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۲.
- ۱۱- سیدمرتضی بن داعی، تبصره العوام، تصحیح عباس اقبال، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۶۴.
- ۱۲- صدیقیان، مهیندخت، فرهنگ واژه نمای حافظ، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۱۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۹ جلد اول.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح برتلس و علی یف، چاپ مسکو ۱۹۶۵، افست، انتشارات دانش.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.
- ۱۶- لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، کتابفروشی محمودی.
- ۱۷- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، جلد دوم.
- ۱۸- مشکور، جواد، مقاله جبر و اختیار در اشعار حافظ، کنگره جهانی سعدی و حافظ سال ۱۳۵۰، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۹- محقق مهدی، سعدی و قضا و قدر مقالات کنگره جهانی سعدی و حافظ، سال ۱۳۵۰، به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۲۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶.
- ۲۱- مولوی جلال الدین، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولا، چاپ چهارم ۱۳۶۵.
- ۲۲- مصادر اللغة (مؤلف نامعلوم) تصحیح دکتر عزیزالله جوبینی، مؤسسه مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۳- ناصر خسرو دیوان اشعار، تصحیح نصرالله تقوی، چاپخانه گیلان ۱۳۳۹.
- ۲۴- نژاد سلیم، عبدالرحیم، حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی، کتابخانه طهرری، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۲۵- نظامی گنجوی، پنج گنج، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات علمی، تاریخ چاپ نامشخص.
- ۲۶- ونسنگ، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، چاپ لیدن، سال ۱۹۴۳، جلد دوم.